

سینیه

ایرج افشار*

رسائل / سینیه

این رساله کوتاه نوشته‌ای است انشائی و تفننی با التزام به این که هر کلمه‌ای (غیر قیود و ضمائر و اتصالات لفظی) دارای حرف سین باشد. مؤلفش شناخته نیست، ولی چون خطه «فارس» را بهترین مسکن دانسته است شاید قرینه‌ای باشد برین که در آن ناحیه متولد شده بوده است.

ساختار زبانی و نوع واژگانی آن می‌تواند دلالت باشد بر این که در قرن دهم/یازدهم نگارش یافته است.

نسخه جزو بیستم است از مجموعه شماره ۱۲۵۹۳ کتابخانه آیه‌الله مرعشی در قم که جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی عکسی از آن را در اختیار گذارده و مجازم کرده‌اند که به چاپ آن بپردازم.

خط نسخه طبق تشخیص فهرست نگاران که در فهرست جلد سی و یکم آن کتابخانه معرفی شده است (صص ۷۴۸ - ۷۴۹) مربوط به قرن دهم است. چون بعضی از برگهای آن آسیب دیده است ناگزیر موارد ناقص و ناخوانا نقطه چین شد.

از عصر تیموری به بعد بازیهای ادبی از زمره تفننات رایج میان اهل ادب بود و بعضی از انواع آن مانند معما و لغز و التزامات لفظی از «صنایع» شمرده می‌شد.

در این رساله تعبیرهای «سببی و سجودی» و «بررسته و بر بسته» که در متون عرفانی آمده است، دیده می‌شود.

*. استاد پیشین دانشگاه.

سینه

بسمک السبوح القدوس، سهّل و یسر ولا تعسر.
سپاس و ستایش بی قیاس کسی را سزاست که پس از موسم زمستان، قدسیان
بستان را به لباس سبز و سوسنی بیاراست و سروهای سرکش را به سلسله...^۱ سحاب
مسلسل ساخت.

شعر

هست سزاوار ستایش بسی نیست سزاوار سپاسش کسی
سازنده طاس سیمین عذار^۲ نرگس آسا، سراینده گلدسته «سبحان الّذی اسری»،
ملبس لباس احساس حواس انسان، مؤسس اساس استیناس ناس با گلستان «تقدّست
ساحة فردوس قدسه عن سمة المسامة و سلام و...^۳ گلدسته نورسته گلستان رسالت،
سرو سراپستان...^۴ سروری که سروسهی چون به ستایش او برخاست سر بر آسمان
سایید، و سوسن چون لسان به اجناس سپاس او بیاراست در سخن سرایی به فردوسی
رسید.

شعر

سرسبز کسی که سرو آسا در سایه تست ای سرافراز
سید سادات و سند سعادات و بر سروهای سراپستان [۲۸۹ ب] آستانش کز راستی
به ساکنان آسمان رسیده‌اند «أسکنهم الله فی فرادیسه».

پس از ستایش و سپاس، بر حسب التماس دوستی از دوستان انیس جلیس، ساعی
در تسوید قراطیس پیوسته مستبد که رساله‌ای مسطور ساز چون رسایل سایر مستعدان
شایسته لباس تحسین، گلستانی مسور به سنگ، رسته اسنان سین که دست هر
«لایمس» بر احساس اسرار آن نرسد، سالم از دنایس افساد و فساد حسد.

شکسته بسته [ای] که توانستم از اسلوبی که می‌دانستم به رسم سوغات بوستان به
سوی دوستان مرسل ساختم که «سببی و سجودی».

به حسب سطور اگر چه بسیار نیست از مسکینان بسیارست. چه در سرا چون کس

۱. چون کاغذ پارگی دارد، کلمه نامناسب «امطار» تازه نویسی شده است.

۲. چون کاغذ پارگی دارد، کلمه نامناسب «عذار» تازه نویسی شده است.

۳. کلمه ای پاره شده. ۴. کلمه ای پاره شده.

است بس است.

و وسیله ساختن به آستان بوسی سروری که مسند سروری را سزاست، مهندسی که سطح آستانش مجسم از سیم سخاست،

شعر

سپهر از سحاب سخا بر سرست سخا بر سر هر که هست افسر است
آراستن رساله را به اسم مقدسش که سرمایه استعلاست بس ناسره را به سکه
سعادت مسکوک ساختن است. چه رساله شایسته اسم آن سرور نیست. سیمای سخن
را به ستایش سرپرده آستان آسمان احسانش سودن مستحسن است. چه سود که سیر
[۲۹۰ الف] بر ساحل آن میسر نیست.

مسئول از مسبب الاسباب آن است که آن سرو سهی را در گلستان سلطنت
کیخسروی از سلسال «والسابقون السابقون» سرسبز و سیراب سازد.

و سمیته بتسمیه سنیه الرسالة السنیة در موسمی که سلطان نسرین بر مسند مسدس
یاسمین نشسته و خسرو سرو از هر سو یسالی آراسته بسته. لسان...^۱ سبزه نورسته
سخن سراسر است، و بستان از قدسیان سبز لباس قیاس^۲ آساست. سلاطین سبزه زار
محروسه بستان که همه ساله سریر سلطنت سروران سروست به سنان سبزه مسخر
ساخته‌اند، نرگس و سوسن به استمداد و استظهار نسیم از هر سو به سرداری
برخاسته‌اند.

شعر

نرگس جادو سخن برخاست مست موسم مستی است ای ساغر پرست
داستان یوسف...^۳ به انفاس مسیح نسیم سر «فا سرها»^۴ یوسف فی نفسه است،
ساعد سیمین نرگس که ساقی مجلس است دست موسوی است.

شعر

قسم به ساغر نرگس، به ساقی مجلس که دست موسی سیناست ساعد نرگس
ساقی به دست سحاب سبو در سر سرمستان بستان شکسته،

۱. محل پارگی کاغذ و دو کلمه محو شده.

۲. کلمه مناسبی نیست و بر جای پارگی کاغذ تازه نویسی کرده‌اند.

۳. در محل پارگی کاغذ، کلمه «بیگمان» که مناسب ندارد تازه نویسی شده است.

۴. اصل: واسرها.

نسیم سحر دستینه در دست نو عروس یاسمین گسسته،
 عسس سگ نفس را بسان ابلیس در فرادیس سیلی نیست.
 ساغر [۲۹۰ ب] نرگس است که همه کس را سیل است،
 سلسال سحاب است که سکنه بستان را سلسیل است.
 مسند سروری بستان به دست یوسف پسران سبب مستی نرگس از مجالست با
 عیسی نفسان.

شعر

ای پسر نرگس تو سرمست است با تو سرّی ز سرّ عیسی هست
 مؤسس اساس تنفس ناس، مهندس اقلیدس سیرت اسکندر^۱ اساس از هر سو بر
 سطح مستوی بستان سایه...^۲ سیما متساوی الساقین براستقامت...^۳ ساخته، نسخه‌ای
 در هندسه می‌سازد. مدرس...^۴ سپهر بر سده سنیه سحاب...^۵ سطری از نسخه سعادت
 سرمدی...^۶ مستفیدان می‌رساند. سکنه بستان را سرّ...^۷ [۱] حساس پیوسته، چه بر سر هر
 شاخسار مفسری نشسته،

[شعر]

نشسته بر سر هر شاخسار سرمستی سخن سرای چو سعدی ز نسخه بستان
 طاوس سرو از شرمساری ساق را در سیزه بستان مستور ساخته، نرگس ساحر لسان
 سوسن همسایه بسته. چون به افساد برخاسته تا سرّی که او را با نسیم سحر است به سمع
 هر کس نرسد

شعر

ای که می‌جستی^۸ سوی بستان سوار هست سرو از سایه تو شرمسار
 نرگس مستانهات در ساحری راستی هست اوستاد سامری
 [۲۹۱ الف]

ستارگان سریع السیر را هر سحر به استشمام نسیم بر سمت الرأس گلستان مسکن
 می‌سازند، از سنبل بستان با سنبله آسمان نمی‌سازند که این «بر رسته» و آن «بر بسته»
 است.

۱. اصل: پاره شده، الف باقی است.

۲، ۳ و ۴ و ۵ و ۶. کلمه‌ای یا کلماتی به علت پارگی کاغذ محو شده.

۷. دو سه کلمه محو شده. ۸. اصل: حسنی.

شعر

سنبل بر رسته چون بر بسته نیست زین سبب سودای او در هر سر است
ساعتی در بوستان با دوستان سبب سرور سینۀ اسیران و مسرت محبوبان است...

شعر

موسم سبزه رسید ای دوستان نیست احسن مسکنی، از بوستان
سیمما گلستان فارس که ز بسیاری سرو سهی که سر بر سدره‌ای ساییده‌اند شمس را
بر سمت سراپستانها سیل سرا نیستان بساتین فردوسی که ستایش آن در نسخ...^۱ سر
می‌سایند.

اگر سروها در اوست که سر بر آسمان می‌سایند، راست است سروهای این بساتین
که بر سدره سرزده و در این آسمان سروهاست که سر بر سما می‌سایند.

شعر

بر سر ما سایه سرو سهی است نیست سودی ای پسر چون مفلسی است
سکندر شهبواری که سرایر سلاطین سلف به سیف سیادت و سهم سعادت مسخر
ساخت و سالها اسب هوس در سویدای سودای مسرّج سنان لسان به اسنان تأسف [۲۹۱]
[ب] [محل هفت سطر پارگی بطور اریب]

شعر

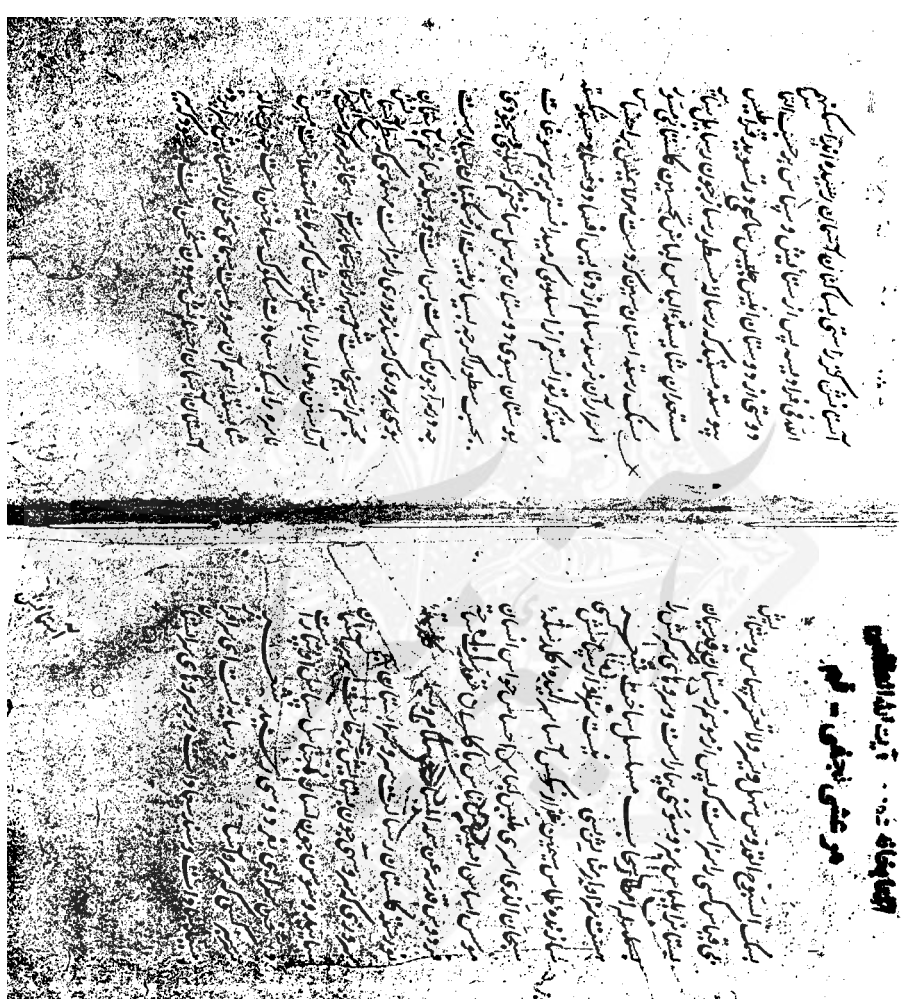
... سر سبز سرو در بستان ... سبز ساز از نسایم احسان
...^۲ هوس موسی آسا در سودای قبیسی از شاخسار...^۳ [می] سوختم و با سوختن
می‌ساختم. چه از هر سویی سرّ «لن نستطیع» به مسامع سامعه می‌رسانیدند.
تا امسال که به سنان سخن عساکر افساد حسّاد که ساعی در شکست مسکینان‌اند
شکستم و سینۀ سیر سهم سعادت ساخته، شکسته بسته‌ای که ساخته‌ام به سریر آستان
رسانیدم.

ملتس از رئوس مستعدان که سعود سپهر استعداد و شمس آستان سعادت
استنادند آن است که در مجلس قدس اسباب تمسخر نساژند، والسلام.

تمّ

۱. یک کلمه ناخوانا. شاید: ستاره.

۲، ۳. دو سه یا چند کلمه در پارگی اریب کاغذ محو شده.



مورخشی - کیم

آستان عشق گزین برستی بسا که تان در جسمان زینده ابروی سگین
انسای خوارده شده پیش از سنا پیش و سپاس ز رحمت الهی
دوستی از دوستان این چنین نیستی نه گنجی و دشمنی تو بدین
چو ستدیمت میگردد رسد از مسطور رسد از چون رسد این چنین
مستعدان شایسته ایها بس این چنین گشتین گشتن این
سخن ز بخت است ای که تان دوست مراد بدین بر اهل
امروز آن ز زود رسد از او در دین انسا و زنده و حیات
بهینکه تو از اوستم از او رسد کوی بودید استم میوه افت
بوستان بیوهی و دستان بر سر من شام کیم از بختی بجزوی
بحسب طوری که رسد بسا بر بخت از کیم تان این چنین
چه در آن دوران است بس است و دست و دین تان این چنین
بوی بر روی که رسد از وی را بر است نه گنجی گشتی
میتوانیم رسد گشت که رسد از کیم تان این چنین
از آن نشان دهان را از کیم تان این چنین گشتی
نار و باد که رسد از کیم تان این چنین گشتی
شاید این گنج و دست و دین تان این چنین گشتی
امستعدان این گنج و دست و دین تان این چنین گشتی

نیک استیج آنچه در سبیل پیروزان است گزین بس و دست
عی قیاس گسی را سر است که گشت این از زود رسد است ای که تان
نیت بر این گنج میم از زود رسد عی بر این گشتی را
تصفیر اهل گنجی بسبب سلسل سبب است ای که تان گشتی
بخت مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
سازنده و نیت مراد از کیم تان این چنین گشتی مراد از کیم تان
بخت مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
زود رسد و رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی
زود رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
زود رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
زود رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
زود رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان
زود رسد عی مراد از کیم تان این چنین گشتی نیت مراد از کیم تان

پیرشما حال من بهتر نیست بیقرار از مصوب الامور حاجت است که
 آن سرو سبزی را در گلستان سلطنت آنحضرتی از ارسال و
 استابقون استایقون منجز و زیاده سازا و وصیعتی است
 سفیدالریا السیدیه در موعی که سلطان منبرن بفرستند
 با همین نشسته و فرزند او از سرو سبزی که از استایقون
 سوزن بزرگ در سلطنت آنحضرت و استایقون از گدسان
 سیزان من قضا است استایقون سلطان من بزرگ و از خود
 استایقون که هر قدر سلطنت خوران سرو است استایقون
 پیوسته استایقون از کس و سون استایقون استایقون
 هر روز در این بر طرف استایقون استایقون
 بستم استایقون استایقون استایقون
 استایقون استایقون استایقون استایقون
 استایقون استایقون استایقون استایقون
 استایقون استایقون استایقون استایقون
 استایقون استایقون استایقون استایقون
 استایقون استایقون استایقون استایقون



دوره جدید سال سوم، شماره سوم و چهارم پاییز و زمستان ۱۳۸۴ (پیاپی ۳۰ و ۳۱)